



درآمدی بر اشتقاق در زبان عربی

پدیدآورده (ها) : مشاعی، ناهید

ادبیات و زبانها :: زبان و ادبیات فارسی :: پاییز و زمستان 1379 - شماره 30 و 31
از 145 تا 164

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/51877>

دانلود شده توسط : ناهید مشائی

تاریخ دانلود : 14/02/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

درآمدی بر اشتقاق در زبان عربی

ناهید منّاعی*

چکیده:

مبحث اشتقاق از شاخه‌های علم صرف و واژه‌شناسی است. در این مقاله ضمن معرفی اشتقاق و جایگاه آن در میان دانش‌های زبانی عربی، گونه‌های مختلف اشتقاق و ساختار آنها بررسی شده و آراء و نظریات صاحب‌نظران زبان عربی درباره اشتقاق به بحث گذاشته شده است.

علم زبان‌شناسی و فقه اللغة^۱ از دیرباز بر آن بوده است تا با کشف رازهای زبان و قانونهای حاکم بر آن و نیز بررسی سیر تطور تاریخ، فرهنگ و آثار ادبی در هر زبان، فهم ماده‌ها و واژه‌ها و در نتیجه، فهم فنون آن زبان را آسانتر سازد. اشتقاق یا ریشه‌شناسی یکی از شاخه‌های اصلی علم زبان‌شناسی است و دانشی تاریخی به‌شمار می‌رود که به بنیان و ساختار هر کلمه و اجزای تشکیل‌دهنده آن به دقت توجه دارد و خود به عنوان علمی مستقل شناخته شده است.

بررسی سیر تاریخی این علم نشان می‌دهد که گویا نخستین کسی که پیرامون موضوع «اشتقاق»، مطالب مستقلی نوشته است، ابوالعباس الفضل بن محمد بن عامر الضبی (م. ۱۶۸ ه.ق) است^۲ و پس از او بزرگانی چون ابوعلی محمد بن المستنیر النحوی معروف به قطرب (م. ۲۰۶ ه.ق) و به

* عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی

ویژه ابوسعید عبدالملک بن قریب اصمعی (م ۲۱۵ هـ ق)، از پیش‌کسوتان این علم به شمار می‌آیند.^۲

علم اشتقاق نه تنها در میان زبانشناسان متقدم، بلکه در میان ادیبان معاصر عرب نیز جایگاه بلندی یافته و در سالهای اخیر، کتابهای جامعی درباره آن تدوین شده است.^۴

جایگاه علم اشتقاق در علوم زبان عربی

علوم زبان عربی را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:^۵

- ۱- دانشهایی که اختصاص به حروف زبان دارند و عبارتند از:
 - الف- علم الصوت یا علم تجوید که بحث آن درباره نطق و لفظ است.
 - ب- علم رسم الحروف یا علم الہجاء که بحث آن درباره خط و کتابت است.
- ۲- دانشهایی که اختصاص به مبانی و معانی کلمات دارند و عبارتند از:
 - الف- علم اللّغة که بحث آن درباره مدلول کلمات و ضبط حروف آنها، به جز اواخر کلمات است.
 - ب- علم الوضع که بحث آن درباره طرق وضع این کلمات در رابطه با مدلولات آنهاست.
 - ج- علم صرف که به بحث درباره تغییرات حروف در کلمات (اضافه شدن، حذف، قلب، تغییر حرکت، سکون یا ادغام و...) می‌پردازد.
 - د- علم اشتقاق که به بحث اصول کلمات و فروع آنها و رابطه میان آنها و ساختن کلمه‌ای از کلمه دیگر می‌پردازد. و همین موضوع، مورد نظر ماست.
- ۳- دانشهایی که اختصاص به ترکیبهای کلمات (از جنبه مبانی و معانی آنها) دارند و عبارتند از:
 - الف- علم نحو: بحث درباره رابطه برخی معانی با برخی دیگر و به دنبال آن تغییر حرکات یا حروف آخر کلمات.
 - ب- علم معانی: بحث درباره تطابق الفاظ عربی با مقتضای حالات.

ج- علم بیان: بحث دربارهٔ ایراد معنای واحد به شکل‌های گوناگون.
 د- علم بدیع: بحث دربارهٔ شناسایی جنبه‌های زیبایی کلام، چه زیبایی معنوی و چه زیبایی لفظی.

باتوجه بدین تقسیم‌بندی و با در نظر گرفتن موضوع این علم، می‌توان علم اشتقاق را چنین تعریف کرد:

پدیدآوردن برخی الفاظ از الفاظ دیگر و ارجاع آنها به یک «اصل» که مشخص‌کننده منشأ و ریشهٔ آنهاست. این اصل هم نشان‌دهندهٔ معنای مشترک و اصلی الفاظ، و هم گویای معنای اختصاصی و جدید آنهاست.^۶

آیا همهٔ کلمات مشتقند؟ با وجود آنکه اکثر نحویان بزرگ، مانند سیبویه، خلیل، اصمعی، اخفش و بسیاری دیگر اظهار داشته‌اند که برخی از کلمات، مشتق و برخی دیگر غیرمشتق است، برخی از زبان‌شناسان ادعا کرده‌اند که کلمات مشتقند و مبالغه‌آمیزتر از این گروه، برخی دیگر معتقدند که هیچ کلمه‌ای مشتق نیست و همه‌ی کلمات اصلند.

روشن است که قول دوم پذیرفتنی نیست، زیرا اگر همهٔ کلمات، از یکدیگر باشند، دور و تسلسل ایجاد می‌شود که هر دو محال و باطل است.^۷ قول سوم نیز صحیح نیست، چرا که کلمات بسیاری را می‌یابیم که در «ریشه» و «معنی» باهم اتفاق دارند و برای الهات چیزی، دلیلی بالاتر از وجود آن نیست. لذا نظر علمی پذیرفتنی همان است که برخی از کلمات را اصل و برخی را فرع بدانیم و نظر غالب نحویان را بپذیریم. که معتقدند «پاره‌ای از کلمات مشتق و پاره‌ای دیگر غیر مشتقند».

اصل و منشأ مشتقات چیست؟ نحویان دربارهٔ اصل و منشأ مشتقات، نظریات متفاوتی ارائه کرده‌اند. نحویان بصره مصدر را اصل مشتقات می‌دانند. زیرا برخلاف فعل که برده و چیز یعنی حدوث و زمان آن دلالت می‌کند، مصدر امری بسیط و تنها نشان‌دهنده‌ی مطلق حدوث است، بدون

آن که به زمان، اشاره‌ای داشته باشد اما نحویان کوفه، فعل را اصل و ریشه مشتقات دانسته‌اند زیرا مصدر، به هنگام صرف شدن یک فعل، در مرتبه بعد از فعل قرار می‌گیرد مانند «ضرب یضرب ضرباً»؛ بنابراین، آن را که در رتبه تقدم دارد، باید منشأ مشتقات تلقی کرد.^۸ اما بیشتر نحویان پیشین و معاصر، با دلایل متعدد، نظریه دانشمندان بصره را تأیید می‌کنند.^۹

عربها در کنار اشتقاق کلمات از مصدر (که از اسماء معانی است) به اشتقاق از کلمات دیگر یعنی اسماء اعیان، اسماء غیرعربی، حروف و نیز اصوات روی آورده‌اند. که ذیلاً به معرفی آنها می‌پردازیم:

۱- اشتقاق از اسماء اعیان: اشتقاق کلمات از اسماء اعیان و به تعبیر برخی، اشتقاق از جواهر با مخالفت برخی از لغت‌شناسان پیشین رویرو شده و چنین مواردی را بسیار کم و نادر دانسته‌اند.^{۱۰}

در مقابل آنان، برخی از پیشینیان مانند ابن جنی^{۱۱} (م. ۳۹۲ هـ ق) و ابن سراج^{۱۲} (م. ۳۱۶ هـ ق) و بسیاری از معاصران و نیز فرهنگستان زبان عربی مصر^{۱۳} ضمن تأیید این مطلب اشتقاق از اسماء اعیان را مجاز دانسته و چنین استدلال کرده‌اند که هر اسمی از اسماء اعیان، اصل و ریشه کلماتی است که از ماده آن مشتق شده است. زیرا معقول نیست که افعالی مانند تأبیل (شتری را گرفت) و تارض (به زمین چسبید) و تبنی (کسی را به فرزندی گرفت) پیش از وضع واژه‌های ابل، ارض و ابن ساخته شده باشند^{۱۴}. و یا چگونه می‌توان پذیرفت که مصدر احتضان (در آغوش گرفتن) پیش از حضن و تبخر (تعمق در دریای علم و معرفت) پیش از بحر و سمو (بالارفتن، اوج گرفتن) پیش از سماء ساخته شده باشد؟^{۱۵}

کتابهای لغت لبریز از چنین اشتقاقهایی است که نمونه‌هایی را می‌توان در قالبهای زیر بیان کرد:

۱- در هنگام اصابت چیزی به اعضای بدن از اسم آن عضو فعل می‌سازند.

مانند رجلتة (زدی به پایش) از رجل و بطنته از بطن و اذنته از اذن رأسته از رأس و...؛

۲- اشتقاق مصدر و فعل از نام خویشاوندان: مانند: تبئی از ابن و تأبئی از

اب و تأمّم از ام و...؛

۳- اشتقاق از نام‌هایی که بر مکان دلالت می‌کنند مانند: ساحل به معنی

به ساحل رسید و كَوَّفَ یعنی به کوفه رسید و ايمَن وارد یمن شد و...؛

۴- اشتقاق از نام‌هایی که بر زمان خاص دلالت می‌کنند: مانند: اخرفوا از

خریف و شتوا از شتاء و اربعوا از ربیع و اصافوا از صیف و افجروا از فجر

و...^{۱۶}

۲- اشتقاق از اسماء غیرعربی: بررسی مفردات واژه‌های عربی نشان

می‌دهد که عربها، اسمهای غیربومی را ابتدا معرب ساخته سپس مصادر،

افعال و کلمات دیگری را از آنها مشتق کرده‌اند.^{۱۷} برای نمونه، کلمه لگام را

نخست به صورت لجام تعریب کرده و سپس فعل لجم را (مانند الجم الفرس:

اسب را لگام زد) از آن برساخته‌اند و یا مصدر فردسة به معنای توسعه

داشتن، مشتق از فردوس معرب پردیس است.^{۱۸}

نمونه‌های فراوان را در این زمینه می‌توان در کتاب‌های مربوط یافت.^{۱۹}

برخی از زبان‌شناسان پیشین در این باره نیز به گونه‌ای تعصب‌آمیز به

مخالفت جدی با اشتقاق لغات عربی از واژه‌های غیرعربی پرداخته و آن را

همچون تولد پرندۀ از ماهی دانسته‌اند^{۲۰} که امری غیرممکن است. جمود و

غیرعلمی بودن این نظریه، واضح است و کار عده‌ای از زبان‌شناسان عرب

که به گردآوری واژه‌های دخیل در زبان عرب و حتی در قرآن مجید

پرداخته‌اند، دلیل روشنی بر این مدعاست.^{۲۱}

۳- اشتقاق از حروف: با آن که حرف از حیث مرتبه در میان کلمات در مرتبه

آخر و پس از اسم و فعل قرار دارد، در برخی موارد، مصدر را- که اسم

است - از حرف مشتق کرده‌اند. مانند: اللوالة یعنی اگر و مگر گذاشتن یا شرط قائل شدن و به عبارتی لولا گفتن. و یا اللالاة یعنی نه گفتن و یا مصدر تسویف (به تأثیر انداختن) که از حرف سوف مشتق شده است.^{۲۲}

۴- اشتقاق از اصوات: برخی از زبان‌شناسان، بسیاری از مصادر و افعال را مشتق از صداهایی دانسته‌اند که مربوط به انسان و یا حیوانات و یا اشیاء است، و معتقدند میان آنها، روابط طبیعی برقرار است. مشابه کاربرد چنین اشتقاقی در زبانهای دیگر نیز وجود دارد، مانند وزوز کردن، غرغر کردن و مانند آن در زبان فارسی.

[تذکر: این مطلب در نحو عربی، با عنوان اسماء اصوات، مطرح شده است. چنان که سیوطی، نیز به شرح آن پرداخته، با این تفاوت که وی اسماء اصوات را به دو گونه تقسیم می‌کند: ۱- اسمهایی که بر صوت خاصی دلالت می‌کند، ۲- اسمهایی که بر اصواتی دلالت می‌کند که به وسیله آن، انسان، غیر ذوی‌العقول را مخاطب می‌سازد که البته این نوع از بحث ما خارج است.] الف - نمونه‌هایی از کلماتی که دلالت بر صداهای انسان دارند:

قهقهه: بلند خندیدن، قرقره: صدایی که از شکم انسان به گوش می‌رسد، دندنه: زیر لب آواز خواندن، تغمغم: تودماغی حرف زدن، آهسته و نامفهوم سخن گفتن، آهه: آه کشیدن و...؛

ب - نمونه‌هایی از کلماتی که دلالت بر صدای حیوانات دارند:

وقوق: صدای سگ، نهیق: صدای الاغ، هدیر: صدای کبوتر، نعیق: صدای کلاغ، نقیق: صدای قورباغه و...،

ج - نمونه‌هایی از کلماتی که دلالت بر صداهای اشیاء دارند:

حسیس: صدای آتش، نشیش: صدای جوشیدن آب، قرقره: صدای خروج آب از گلو، صریر: صدای قلم و صدای در و...^{۲۳}

انواع اشتقاق

از نظر زبان‌شناسان پیشین و معاصر، اشتقاق کلمات به انواع گوناگون تقسیم‌بندی شده است. برخی از آنها بدون در نظر گرفتن وجه زبان‌شناسی، اشتقاق را به دو گروه کلی تقسیم کرده‌اند:

«اشتقاق که همان گرفتن فرع از اصل است، شامل دو بخش معنوی و لفظی است. اشتقاق معنوی، به دست آوردن چیزی از چیزی (۱) است از جمله آن موارد، این دعا است:

اسألک باسمک الذی شققته من عظمتک و اسألک بعظمتک التی شققتها من کبر یائک و اسألک بکبر یائک التی شققتها...». اشتقاق معنوی خارج از علم صرف لفظی است.^{۲۴}

با آن که نویسنده معترف است که این اشتقاق از علم صرف لفظی خارج است و جای پرداختن به آن نیست، به نظر می‌رسد که اساساً طرح این نوع اشتقاق نیز غیرعلمی است، زیرا اشتقاق صفات خداوند از یکدیگر در اینجا به معنی ارتباط صفات خداوند باهم است.

به جز مورد پیشین با در نظر گرفتن مجموعه نظریات ارائه شده، می‌توان اشتقاق را به چهار گروه تقسیم کرد:

۱- اشتقاق صغیر: اشتقاق صغیر که آن را با نامهای دیگری چون اصغر، عام و یا صرفی نیز می‌خوانند، چنین تعریف شده است: «ساخت یک کلمه از کلمه دیگری که در معنا، ماده، اصل و هیأت ترکیب یا ترتیب حروف اصلی، متفق و همسان باشند. کلمه دوم در عین دارا بودن معنای اصلی، به دلیل اختلاف در حروف یا شکل با کلمه اول، بر معنای زیادتری که مورد نظر است، نیز دلالت می‌کند، مانند: ضارب از ضرب و حذر از حذر.^{۲۵}

این نوع اشتقاق که قیاسی است و نه سماعی، شامل انواع و افراد متعددی است همچون: اسم فاعل: اسم مفعول، صفت مشبیه، صیغه مبالغه، اسم تفضیل، اسم زمان، اسم مکان، اسم آلت، تصغیر، صیغه‌های

تعجب و... برای بررسی بیشتر می توان به کتابهای صرف مراجعه کرد.^{۲۶}

۲- اشتقاق کبیر: مقصود از اشتقاق کبیر در اینجا، همان تقلیب یا جا به جایی حروف است که برخی آن را اشتقاق وسیط^{۲۷} و یا اشتقاق کبار خوانده اند. ابوالفتح عثمان بن جنی که در طرح و بسط این نوع از اشتقاق، تلاش بسیاری کرده و نام اشتقاق اکبر را برای آن برگزیده است، در تعریف آن می گوید: «اشتقاق اکبر عبارت است از حمل یک معنای واحد بر ریشه سه حرفی و جا به جایی های شش گانه آن، به گونه ای که این ترکیبهای شش گانه و تمام صیغه های آنها در آن معنای واحد، مشترک باشند و اگر برخی از آن صیغه ها با آن معنی چندان ارتباط نداشت، باید به گونه ای لطیف بین آنها ارتباط برقرار کرد.»^{۲۸}

پیش از او خلیل بن احمد فراهیدی (م. ۲۰۴ ه ق) در کتاب العین، مشابه این مطالب را به گونه ای دیگر مطرح کرده است. این امکان وجود دارد که کتاب العین الهام بخش ابن جنی در زمینه اشتقاق اکبر بوده باشد.^{۲۹} همچنین به گفته ی خود ابن جنی ابوعلی فارسی (م. ۳۷۷ ه ق) هرگاه در زمینه اشتقاق اصغر به مشکلی بر می خورد، از این نوع اشتقاق کمک می جست و بدان آرام می گرفت.^{۳۰}

خلیل بن احمد، تصرف در کلمات و جا به جایی را در همه کلمات دو، سه، چهار و پنج حرفی جایز می داند و چنین می گوید: «کلمات دو حرفی به دو صورت قابل تصرفند، مانند: (قد و دق) و کلمات سه حرفی به ۶ گونه و کلمات چهار حرفی به ۲۴ گونه و کلمات پنج حرفی به ۱۲۰ گونه قابل تصرفند...»^{۳۱}

البته این روش بیشتر جنبه ذهنی داشته و با چنین وسعتی هرگز تحقق نیافته است. زبان شناسان نمونه های بسیاری از اشتقاق کبیر را ذکر کرده اند. مثال: قلب در ماده «ج ب ر» که در تمام جا به جایی های شش گانه آن (ج ب ر- ج ر ب- ب ر ج- ر ج ب- ج ب ر) و اشکال مشتق از آنها،

معنای قوّت و شدّت نهفته است. و یا ماده «س م ل» که در جا به جایی های شش گانه آن، معنای دوست و معاشر پیدا کردن و نرمی و مدارا کردن وجود دارد.^{۳۲}

با آن که ابن جنّی اعتراف می کند که تطبیق و پیاده کردن این اشتقاق، در حیطه تمام لغات، کار دشواری است، برخی از صاحب نظران به نظریه وی درباره اشتقاق انتقاد کرده و آن را با چنین وسعتی نپذیرفته اند و اظهار داشته اند که: «گرچه ابن جنّی، برای اثبات فرضیه خود، توانسته است با زحمت فراوان، از میان آن همه ماده های لغوی (در جمهره ابن درید، چهل هزار و در *لسان العرب*، هشتاد هزار) ماده هایی چند، دست و پا کند، اما هرگز این مقدار ناچیز که با تکلف جمع آوری شده، برای اثبات نظریه اشتقاق اکبر، کفایت نمی کند.»^{۳۳}

و نیز افزوده اند: «طرح این موضوع از جانب وی به انگیزه اظهار توانایی علمی و نیز تراشیدن معنایی مشترک برای صیغه های مختلف از یک ماده لغوی، بوده است... با آن که وی می داند و اعتراف می کند که این معنای مشترک برای آن صیغه ها وضع نشده است، بلکه هر ترکیب و ساختی از یک ماده، معنایی را افاده می کند که با معنای مشترک مورد نظر، مغایرت دارد، با وجود این معتقد است که میان ترکیب های مختلف از یک ماده لغوی، معنای مشترکی وجود دارد که به عنوان جنس برای عنوان ترکیبات آن ماده واحده، تلقی می شود، اما باید دانست که جستجو از چنین معنایی که از میان همه ترکیبات، مشترک باشد همچون سیمرغ، در عالم خارج است.»^{۳۴}

در مقابل، برخی دیگر ضمن انتقادات دقیق و عالمانه نسبت به این نظریات، تیزهوشی و قوّت فکر ابن جنّی و قدرت ساحره او را در بیان این مطالب، می ستایند و ثمره این بحث را تا امروز باقی و مفید می بینند.^{۳۵}

بحث قلب در زبان عربی - البته نه به گستردگی مباحث ابن جنّی - جایگاه ویژه خود را دارد و ضرورت بحث و جستجوی بیشتری بخصوص در متون اصلی و مهم عربی مانند قرآن در آن به چشم می خورد، زیرا: «از راه قلب

می‌توان وابستگی برخی از واژه‌های عربی را با یکدیگر نشان داد و چگونگی گسترش واژه‌سازی را در آن بهتر یافت و نیز از پهلوی هم گذشتن معانی صورت‌های مقلوب، معنی برخی از ماده‌ها و واژه‌ها روشن‌تر خواهد شد. و از این پس یکی از راه‌های کامل کردن و گاهی هم به دست آوردن معنی درست برخی از واژه‌ها، این خواهد بود که به معنی مقلوب آنها نگاه کنیم.^{۳۶} اکنون به نمونه‌هایی از قلب در قرآن اشاره می‌کنیم:

الف - ماده (جبر) و (برج) اصل واحد در آنها، ظهور عظمت، نفوذ قدرت و تسلط بر امور است، به گونه‌ای که کسی بر کس دیگر تسلط یابد. برای مثال کلمه «جَبَّار» که چند بار در قرآن تکرار شده و از صفات ممدوح و نام‌های مخصوص خداوند است، «المهمین العزیز الجبَّار المتکبِّر» (حشر/۲۳) و حتی از پیامبر اسلام (ص) نیز نقل شده است: «نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبَّار» (ق/۴۵) جبر در اینجا به معنای قهر خداوند نسبت به بنده‌اش و ظهور سلطنت و حکومت او در امور عالم است.^{۳۷} ماده (برج) نیز در قرآن به همین معناست «اینما تکنونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده» (نساء/۷۸) مقصود از «بروج» در اینجا بناهای عالی و باشکوهی است که ارکان استواری دارند.

در آیات «والسما ذات البروج» (بروج/۱) و «ولقد جعلنا فی السما بروجاً و زیناها للتأظرین» (حجر/۱۶) «بروج» به معنای ستارگان بزرگ و درخشان و بلندمرتبه آمده است. و نیز در آیه «ولاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى» (احزاب/۳۳)، مقصود از «تبرج» تظاهر و استعلا و تجلی و جلب نفوس است.^{۳۸}

ب - دو ماده «سفر» و «فسر». اصل واحد در این دو ماده، «انکشاف و پرده برداری و ظهور» است. «سفر» برداشتن پرده است و تأویل آیه «والصبح اذا اسفر» (مدثر/۳۴) این است که هرگاه پرده از روی صبح برداشته و رنگ آن آشکار شود.^{۳۹}

و «فسر» و به ویژه «تفسیر» یعنی کشف مراد و پرده برداشتن از مقصود،

مانند: «واحسن تفسیراً»^{۴۰} (فرقان / ۳۳).

ج- در دو ماده «سبح» و «سحب» معنی «سیرکردن و گذاشتن» وجود دارد. «سحب» یعنی گذاشتن، با حالت کشان کشان. «یوم یسحبون فی النار علی وجوههم» (قمر / ۴۸) (روزی که در آتش با صورت کشیده شوند) و لذا واژه «سحاب» به معنی ابر ناظر بر این است که باد، آن را می کشاند. «والسحاب الثقال»^{۴۱} (رعد / ۱۲).

«سبح» یعنی گذاشتن و سیرکردن با شتاب و در قرآن نیز به صورت «والسایحات سبحا» (نازعات / ۳) برای دویدن سریع اسب^{۴۲}، و «کَلَّ فِی فَلَکِ یَسْبَحُونَ» (انبیاء / ۳۳) برای عبور سریع ستارگان در فضا به کار رفته است.

۳- اشتقاق اکبر: منظور از اشتقاق اکبر در اینجا همان ابدال لغوی و جانشینی برخی از حروف به جای برخی دیگر است که به قلب، معاقبه، نظائر و حتی به اشتقاق کبیر نیز تعبیر شده است.^{۴۳}

شاید نخستین کسی که نام «ابدال» را بر این نوع اشتقاق نهاد «عبدالملک بن قریب الاصمعی» (م. ۲۱۶ هـ ق) باشد^{۴۴} که در این باره مستقلاً کتاب *القلب و الابدال* را نگاشته است. و پس از وی می توان به دانشمندانی چون یعقوب ابن السکیت^{۴۵} (م. ۲۴۴ هـ ق) و عبدالرحمن الزجاجی^{۴۶} (م. ۳۴۰ هـ ق) و ابوالطیب اللغوی^{۴۷} (م. ۳۵۱ هـ ق) اشاره کرد.

اشتقاق اکبر یا ابدال لغوی، چنین تعریف شده است:

«ارتباط بعضی از مجموعه های سه حرفی با بعضی از معانی به صورت ارتباط عامی که مربوط به اصوات به تنهایی نیست، بلکه به ترتیب اصلی آنها و نوعی که مندرج در آن است بستگی دارد (باتوجه به تقسیم بندی براساس مخارج حروف) بیشتر میان کلماتی واقع می شود^{۴۸} که بعضی از حروفشان با بعضی دیگر از کلمات، تقارب مخرج صوتی دارند و یا در تمام صفات مخرج باهم مشترک و متحدند.

نمونه‌ای از تقارب مخرج صوتی: تناوب و مخارج «ق» و «ک» در «کشط الجلد و قشطه» (کندن پوست) و یا مخارج «ل» و «ر» در «هدیل الحمام» و «هدیره» (صوت کبوتر).

نمونه‌ای از تقارب در صفات حروف: تناوب و تقارب که حرف «ص» و «ق» در صفت استعلا و غیره، و حرف «ص» و «ط» در صفت اطباق و غیره مشترک می‌باشد (ر.ک. کتب تجوید). «س» و «ص» در «سقر» و «صقر» (نوعی پرنده، شاهین، چرخ شکاری) و یا در «سراط» و «صراط»^{۴۹} (راه پیدا و آشکار).

گاهی، ابدال در دو حرف یا بیشتر از آن است. مانند زار (غرید) و سعل (سرفه‌ی شدیدکردن) که هم در لفظ و هم در معنی با یکدیگر متقارند و همچنین غدر (خیانت‌کردن و فریب‌دادن) و ختل^{۵۰} (فریب و نیرنگ). چنانکه اشاره شد، منظور از ابدال همان ابدال لغوی است، زیرا ابدال در میان زبان‌شناسان دو گونه است:

الف - ابدال نحوی (صرفی؟): شامل مباحث اعلال، ادغام و نقل حرکات در کلمه که خارج از بحث ما است.

ب - ابدال لغوی: منظور از آن همان بحث اشتقاق اکبر^{۵۱} است. در مقابل، برخی از زبان‌شناسان معاصر، دامنه مباحث ابدال و جانیشینی حروف را بدین گستردگی نمی‌دانند و معتقدند که:

الف - زبان‌شناسان پیشین از جنبه مهمی در بررسی‌های زبانی غفلت ورزیده‌اند و آن، عبارت است از بررسی تطوّر و دگرگونی، در اصوات، ساختمان، دلالت و سبک‌های زبان در زمانهای گوناگون. لذا بخشی از موارد ابدال در لغات را نتیجه تطوّر و دگرگونی در اصوات و اژه‌ها دانسته‌اند.

ب - گروه دیگری از موارد ابدال در لغات عربی، مربوط به لهجه‌های مختلف اقوام و قبایل عرب بوده است؛ بدین صورت که گاهی یک لغت در قبیله‌ای به گونه‌ای تلفظ می‌شده و قبیله‌ای دیگر، همان لغت را با اختلاف یکی از حروف کلمه، شبیه کلمه قبل تلفظ می‌کرده‌اند.

ج- گروه دیگری از موارد اشتقاق اکبر و تغییر حروف کلمات، در نتیجه اشتباه نوشتاری یا تصحیف در کلمه بوده و لذا بی توجهی افراد به مسأله تصحیف در لغات، آنان را به سوی ابدال سوق داده است. حتی در بعضی موارد، این اشتباه و تصحیف در شنیدن لغات نیز رخ می‌داده است.^{۵۲}

انتقادات دیگری شبیه آنچه گذشت، نمونه‌های واقعی اشتقاق اکبر و ابدال را بسیار محدود و نادر می‌سازد و البته تشخیص این موارد تنها از زبان‌شناسان لغت‌دان عرب بر می‌آید.

اینک به برخی موارد ابدال در قرآن اشاره می‌کنیم:

۱- ابدال در یک حرف

الف - دو ماده «سلب» و «صلب» که در آنها، معنی سختی و شدت و زور نهفته است. سلب یعنی چیزی را به زور از دیگری گرفتن و کندن. «و ان یسلبهم الذباب شیئاً لایستنقذوه منه» (حج / ۷۳) و صلب یعنی سخت و شدید و به اعتبار همین سختی، پشت انسان و حیوان هم صلب نامیده شده است. «یخرج من بین الصلب والترائب» (طارق / ۷) و... همچنین صلب به معنای آویختن انسان برای کشتن و به پشت بستن او نیز آمده است: «و ما قتلوه و ما صلبوه»^{۵۳} (نساء / ۱۵۷).

ب- دو ماده «فلق» و «فرق» که در آنها، معنی شکافتن و فاصله‌انداختن وجود دارد. فانفلق، فکان کلّ فرق کالطود العظیم» (شعراء / ۶۳) که در این آیه عیناً «فرق» به جای «فلق» به کار رفته است.^{۵۴}

ج- دو ماده «خلق» و «خرق» که در آنها، معنی ساختن و درست کردن وجود دارد. «و جعلوا لله شرکاء والجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات» (انعام / ۱۰۰). فراء معتقد است: «خرقوا و اخترقوا و خلقوا و اختلقوا یکی هستند».^{۵۵}

د- «مکة» و «بکة» در «ان اوّل بیت وضع للناس للذی ببکة مبارک» (آل عمران / ۹۶).

و «... بیطن مگه بعد ان اظفرکم علیهم»^{۵۶} (فتح / ۲۴).

۲- ابدال در دو حرف: الف - کلمات «ختر» و «خدع» و «ختل» هم به معنای نیرنگ و فریب است. «ختر» و «خدع» در قرآن کریم آمده است. «و ما یجحد بآیاتنا الا کل ختار کفور» (لقمان / ۳۳) که کلمه «ختار» به معنی نیرنگ باز است. و نیز آیه «یخادعون الله و الذین آمنو و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون»^{۵۷} (بقره / ۹).

ب- واژه‌های «جث» و «جذ» که در هر دو، معنای «قطع و کنده شدن» وجود دارد، در قرآن نیز آمده است: «فجعلهم جزاذاً الاکبیراً لهم، لعلهم الیه یرجعون» (انبیاء / ۵۸) و «مثل کلمه خبیثه کشجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار»^{۵۸} (ابراهیم / ۲۶).

اشتقاق کبار

از انواع دیگر اشتقاق، اشتقاق کبار است که از آن به نامهای اشتقاق اکبر^{۵۹} یا نحت نیز تعبیر کرده‌اند. بدین معنا که «از مجموع حروف دو کلمه و یا یک جمله، کلمه‌ای بسازیم که نشانگر همان معنایی باشد که آن دو کلمه یا آن جمله نشان‌دهنده آن است.»^{۶۰} مانند «هیلة» و یا «تهلیل» که مترادف «لااله الا الله گفتن» است و یا «بسملة» که مترادف «بسم الله الرحمن الرحیم گفتن» است.

برای نخستین بار، خلیل بن احمد در کتاب العین در این باره مطالبی مطرح کرده و پس از او «ابن سکیت» و «احمد بن فارس» به تفصیل، بدان پرداخته‌اند.^{۶۱} این اشتقاق در کلمات مختلف، انجام می‌پذیرد:

۱- «فعل» مانند: «جعفد زید» یعنی زید گفت: جعلت فداک (فدایت شوم) و دمعز زید (زید گفت: ادام الله عزک) و یا فعل هرول (شتابان رفت، سراسیمه شتافت) که در اصل ترکیبی از فعلهای «هرب» و «ولی» است.

۲- «اسم» مانند: «حبقر: تگرگ» که از دو کلمه حب = دانه و قر = سرما

ساخته شده است.

۳- «وصف» مانند: «ضبطر: نیرومند و قوی» که از پیوند دو کلمه «ضبر» که در آن معنی سختی و صلابت نهفته است و «صبط» که ابزاری در کشاورزی است، ساخته شده است.

۴- «نسبت» مانند: «طبرخزی» یعنی منسوب به طبرستان و خوارزم.

۵- «حرف» مانند: «لما» که از دو کلمه «لا» پ و «ما» گرفته شده است. با عنایت به آنچه گذشت، برخی زبان‌شناسان و در رأس آنان ابن فارس تمام کلمات بیش از سه حرفی را منحوت می‌دانند. در عین حال ابن فارس با وجود مهارت در زمینه نحت نتوانسته است تمام کلمات رباعی و خماسی را براساس این نظریه تفسیر و تبیین کند؛ لذا کلمات را به دو نوع تقسیم کرده است:

«قسمی منحوت و واژه آمیخته و قسمی دیگر، آنهایی که از ابتدا مستقلاً» و به همان صورت وضع شده‌اند و زمینه‌ای برای قیاس آنها وجود ندارد.^{۶۲} برخی معاصران نیز این نظریه را انحرافی و خلاف روشهای عمومی زبان و قوانین مصادر و مشتقات آن می‌دانند.^{۶۳} با ذکر نمونه‌هایی از موارد نحت در قرآن کریم، بحث خویش را خاتمه می‌دهیم.

۱- کلمه «بعثر» در آیات «واذا القبور بعثرت» (انفطار / ۴) و «افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور» (عادیات / ۹) آمده است و متضمن معنای برانگیختن اموات از درون قبرهاست که آن را مرکب از دو فعل «بعث و عثر» دانسته‌اند.^{۶۴}

۲- کلمه «ایان» که چند بار در قرآن به کار رفته مانند «یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها» (اعراف / ۱۸۷) و یا «یسئل ایان یوم القیامة» (قیامت / ۶) و به معنای «چه هنگام» است، برخی برآنند از دو کلمه «ای آن» گرفته شده است و همان معنا را در بردارد.^{۶۵}

۳- واژه «سلسبیل» که گفته‌اند از دو کلمه «سلسل» و «سبیله» گرفته شده

است. ۶۶

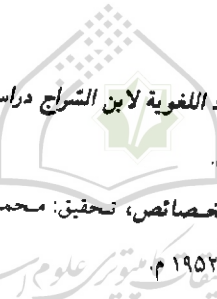
امید که این جستار کوتاه درباره اشتقاق، ما را به بررسی و ژرف‌نگری بیشتری واژه‌های عربی و به‌ویژه، واژگان نورانی قرآن رهنمون شود.

پانوشتها:

- ۱- درباره رابطه و پیوستگی این دو اصطلاح، «زبان‌شناسی» و «فقه اللغة» نظریات گوناگونی ارائه شده که قابل تأمل است. ر. ک. مباحتی در فقه اللغة، ص ۱۸.
- ۲- الاشتقاق، عبدالله امین، مقدمه کتاب، الاشتقاق ابن درید، ص ۲۸ و نیز ر. ک. فقه اللغة و سرالعربیة، ص ۴۷۰.
- ۳- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به الاشتقاق ابن درید ص ۲۸ و المزهر سیوطی، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۴- برای نمونه، کتابهای، الاشتقاق و التعریف عبدالقادر بن مصطفی المغربي (م. ۱۳۷۶ ه. ق.) و به ویژه کتاب جامع الاشتقاق استاد عبدالله امین (معاصر).
- ۵- اقتباس از مقدمه الاشتقاق عبدالله امین.
- ۶- مباحتی در فقه اللغة، ص ۳۲۸.
- ۷- المزهر، ج ۱، ص ۳۴۸ و نیز ر. ک. الجهود اللغویة ابن السراج، ص ۴۶.
- ۸- الانصاف فی مسائل الخلاف، ج ۱، ص ۲۳۵.
- ۹- المزهر، ج ۱، ص ۳۵۰ و الجهود اللغویة ابن السراج، ص ۴۸.
- ۱۰- مقصود از «جواهر» در اینجا «اصطلاح فلسفی» آن نیست و معنای «اصل و ریشه و جوهر کلمه» در نظر گرفته شده است.
- ۱۱- المزهر، ج ۱، ص ۳۵۰.
- ۱۲- ر. ک. الخصائص، ج ۲، ص ۳۴.

- ۱۳- الجهود اللغویه ابن السراج، ص ۵۰.
- ۱۴- من اسرار اللغة، ص ۴۸ و فقه اللغة و خصائص العربية، ص ۱۷۴.
- ۱۵- مباحثی در فقه اللغة، ص ۳۲۹.
- ۱۶- دراسات فقه اللغة، ص ۱۸۲.
- ۱۷- همان مأخذ.
- ۱۸- مباحثی در فقه اللغة، ص ۳۲۹.
- ۱۹- دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۸۰.
- ۲۰- فقه اللغة و سرالعربية، ص ۳۲۵ و الاشتقاق عبدالله امین، ص ۱۴۸ به بعد.
- ۲۱- المزهري، ج ۱، ص ۳۵۱.
- ۲۲- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به الاتقان سیوطی نوع سی و هشتم و نیز کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید تألیف آرتور جفری، ترجمه فریدون بدره‌ای و کتاب ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن از دکتر محمدجعفر اسلامی که ترجمه کتاب المتوکلی تألیف جلال‌الدین سیوطی است.
- ۲۳- الخصائص، ج ۲ ص ۳۴.
- ۲۴- فقه اللغة و الخصائص العربية، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.
- ۲۵- معیار اللغة، ص ۱۸.
- ۲۶- المزهري، ج ۱ ص ۳۴۶.
- ۲۷- به عنوان نمونه نگاه کنید به الاشتقاق سید حسن الشیرازی.
- ۲۸- معیار اللغة، ص ۱۸.
- ۲۹- الخصائص، ج ۲، ص ۱۳۴.
- ۳۰- من اسرار اللغة، ص ۴۹.
- ۳۱- الخصائص، ج ۲، ص ۱۳۳.
- ۳۲- ترتیب کتاب العین، ج ۱، مقدمه مؤلف، ص ۵۵.
- ۳۳- الخصائص، ج ۲، ص ۱۳۵.
- ۳۴- من اسرار اللغة، ص ۵۱.
- ۳۵- المزهري، ج ۱، ص ۳۴۷.
- ۳۶- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۹۴ و نیز فقه اللغة و

- خصائص العربية، ص ۱۰۸.
- ۳۷- قلب در زبان عربی، صفحه سیزده پیشگفتار.
- ۳۸- التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۲، ماده «جبر».
- ۳۹- همان مأخذ، ج ۱، ماده «برج»
- ۴۰- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به همان مأخذ، ج ۵، ماده «سفر»
- ۴۱- قاموس قرآن، ج ۵، ماده «فسر»
- ۴۲- التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵، ماده «سحب»
- ۴۳- همان مأخذ، ماده «سبح»
- ۴۴- الابدال، ابوطیب اللغوی، ج ۱، مقدمه، ص ۷.
- ۴۵- همان مأخذ، ج ۱، مقدمه، ص ۶.
- ۴۶- مؤلف کتاب القلب و الابدال.
- ۴۷- مؤلف کتاب الابدال و المعاقبه و النظائر.
- ۴۸- مؤلف کتاب الابدال
- ۴۹- فقه اللغة و خصائص العربية، ص ۱۷۸، دوم اردیبهشت ۱۳۸۱.
- ۵۰- همان مأخذ، ص ۱۷۹.
- ۵۱- دراسات فی فقه اللغة، ص ۲۱۲.
- ۵۲- الابدال، ج ۱، مقدمه، ص ۸.
- ۵۳- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به کتاب دراسات فی فقه اللغة بحث «اشتقاق اکبر» و کتاب من اسراراللغه، بحث «القلب و الابدال».
- ۵۴- مفردات راغب، ذیل ماده «سلب و صلب»
- ۵۵- المزهو، ج ۱، ص ۴۶۰.
- ۵۶- الابدال و المعاقبه و النظائر، ص ۷۶.
- ۵۷- همان مأخذ، ص ۳۷.
- ۵۸- مفردات راغب، ذیل ماده «ختر» و «خضع».
- ۵۹- الابدال و المعاقبه و النظائر، ص ۴۸.
- ۶۰- معیار اللغة، ص ۱۸.



مراجع و مأخذ

- ۶۱- مباحثی در فقه اللغة، ص ۳۴۱.
- ۶۲- من اسرار اللغة، ص ۷۰.
- ۶۳- نگاه کنید به مقایس اللغة، ج ۱، صص ۳۲۸-۳۲۹.
- ۶۴- فقه اللغة و خصائص العربية، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۶۵- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ذیل ماده (بعثر).
- ۶۶- فقه اللغة و خصائص العربية، ص ۱۸۲.
- ۶۷- الاشتقاق - عبدالله امین، ص ۳۹۵.
- ۱- ابراهیم یوسف، مجدی، الجهود اللغوية لابن الشراح دراسة تحليلية دارالكتاب المصری و دارالكتاب اللبناني، ۱۴۲۱ هـ ق، ۲۰۰۰ م.
- ۲- ابن جنی، ابوالفتح عثمان، الخصائص، تحقیق: محمد علی النجار، (دوره سه جلدی) دارالكتاب العربی، بیروت، ۱۳۷۱ هـ ق، ۱۹۵۲ م.
- ۳- ابن درید، ابوبکر محمد بن حسن، الاشتقاق، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مؤسسه الخانجی، مصر، ۱۳۷۸ هـ ق، ۱۹۸۵ م.
- ۴- ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، مقایس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ اول، دارالجلیل، بیروت، ۱۴۱۱ هـ ق، ۱۹۹۱ م.
- ۵- ابوالبرکات الانباری، عبدالرحمن بن محمد بن ابی سعید، الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین، البصریین و الکوفیین، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- ۶- امین، عبدالله، الاشتقاق، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۱ هـ ق، ۱۹۸۱ م. ۱۹- اللغوی الحلبي، ابوطیب عبدالواحدین علی، الابدال چاپ سربی، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۳۷۹ هـ ق، ۱۹۶۰ م.
- ۷- انیس، ابراهیم، من اسرار اللغة، چاپ دوم، سربی، مکتبه الانجلوالمصریه، بی تا.
- ۸- نعالی، ابومنصور عبدالملک بن محمد، فقه اللغة و سر العربیه، تحقیق: سلیمان سلیم البوّاب،

- دارالحکمه، چاپ دوم، دمشق، ۱۴۰۹ هـ ق.، ۱۹۸۹ م.
- ۹- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، چاپ دوم، نشر مرتضوی، ۱۳۶۲ هـ ش.
- ۱۰- زجاجی، ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق، الابدال والمعاقبه والنظائر، تحقیق و شرح: عزالدین النوخی، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۳۸۱ هـ ق.، ۱۹۶۲ م.
- ۱۱- سیوطی، عبدالرحمن جلال‌الدین، المعزهر فی علوم اللغة و انواعها، شرح و تصحیح: محمد احمد جاد المولی، محمد ابوالفضل ابراهیم، علی محمد البجاوی، (دوره دو جلدی)، داراحیاء الکتب العربی، بیروت.
- ۱۲- شیرازی، محمدعلی بن محمد صادق، معیار اللغة، چاپ سنگی، بی جا، ۱۳۱۱ هـ ق.
- ۱۳- الشیرازی، (شهید) سید حسن، الاشتقاق مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۱ هـ ق.، ۱۹۸۱ م.
- ۱۴- صبحی الصالح، دراسات فی فقه اللغة، چاپ پنجم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۳ م.
- ۱۵- عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه: حمیدرضا شیخی، نشر معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۷ هـ ش. ۲۱- مصطفوی، سیدحسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰ هـ ش.
- ۱۶- الفراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین تحقیق: الدكتور مهدی المخزومی و الدكتور ابراهیم السامرانی، انتشارات اسوه، قم، بی تا.
- ۱۷- قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۴ هـ ش.
- ۱۸- کیا، صادق، قلب در زبان عربی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ هـ ش.
- ۱۹- اللغوی الحلبي، ابوطیب عبدالواحدین علی، الابدال چاپ سربی، المجمع العلمی العربی، دمشق، ۱۳۷۹، هـ ق. ۱۹۶۰ م.
- ۲۰- المبارک، محمد، فقه اللغة و خصائص العربیه، دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۳۸۳، هـ ق.، ۱۹۶۴ م.
- ۲۱- مصطفوی، سیدحسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۶۰ هـ ش.
- ۲۲- وافی، علی عبدالواحد، فقه اللغة، چاپ ششم، لجنة البیان العربی، بی جا، ۱۳۸۸ هـ ق.، ۱۹۶۸ م.